

۱۲ آبان ۱۳۹۷ - شماره: ۱۰۱

مقاله ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

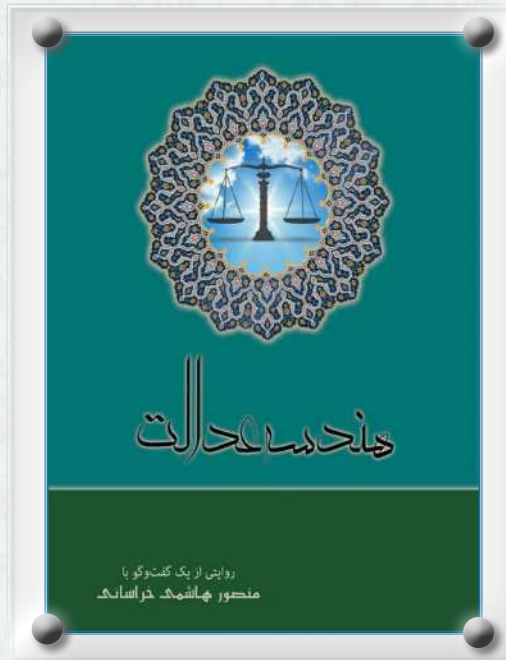
مروری بر حکمت‌نامه‌ی «هندسه عدالت»

نویسنده مقاله:

طاها رضوی

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



مروری بر حکمت‌نامه‌ی «هندسه عدالت»

طاها رضوی

چه سخت و دردآور خواهد بود اگر کسی بمیرد با این تصوّر که مسلمان است و عمر خویش را صرف اعمال صالح و انجام تکالیف شرعی‌اش نموده و پس از مرگ در بهشتی که خداوند مملو از نعمت‌ها برای مؤمنان تدارک دیده است، جاودان خواهد زیست، در حالی که وقتی روح از کالبدش جدا می‌شود و به سرای دیگر راهی می‌گردد، به او می‌فهمانند که در برابر بزرگ‌ترین فرمان خداوند یعنی پذیرش ولایت خلیفه‌اش در زمین تسلیم نبوده و تمرد کرده است و نه تنها به مهم‌ترین تکلیفش که اطاعت و حمایت از گماشته‌ی خداوند بوده، عمل نکرده، بلکه تمام عمر به اطاعت و حمایت از طاغوت مشغول بوده است و حالا پس از عمری تقلاً و تعصّب بی‌پایه، باید در دوزخی که خداوند برای عذاب کافران و مشرکان تدارک دیده است، همنشین اعراب جاهلی باشد که دختران خود را زنده به گور می‌کردند و معیار برتری آن‌ها تعداد شتران و جمعیت قبائلشان بود و هنری جز سرودن اشعار لغو و بی‌معنا و نوشیدن باده و تماشای رقص کنیزکان نداشتند؛ چنانکه خداوند در قرآن از این عاقبت شوم و شقاوت هولناک انداز داده و فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ (کهف/ ۱۰۳ و ۱۰۴)؛ «بگو آیا شما را به زیان‌کارترین‌ها در عمل خبر بدهیم؟! کسانی که تلاش‌شان در زندگی دنیا بر گمراهی بود،

در حالی که می‌پنداشتند کار خوبی انجام می‌دهند» و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مصداق اصلی این افراد را به طور خاص تبیین کرده است تا از وقوع این خسران جبران‌ناپذیر برای مسلمانان پیشگیری کند، آنجا که فرمود: «**مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**»؛ «هرکس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است»؛ چراکه مردم برای عمل به اسلام خالص و کامل ناگزیر باید به عین و کل احکام آن علم پیدا کنند و این علم تنها در اختیار خلیفه‌ی خداوند در زمین است و اگر کسی او را نشناسد نمی‌تواند به این علم دسترسی پیدا کند و هنگامی که آن را در اختیار نداشت، یارای عمل به احکام خداوند را نخواهد داشت و جز مرگ جاهلی برایش نمی‌توان عاقبتی تصوّر نمود.

با این وجود جای بسی تعجب است که اغلب مسلمانان جهان، این انذار خداوند و تبیین رسولش را فراموش کرده‌اند و علی‌رغم صراحت و شفافیت آن، دچار جهلی عمیق نسبت به خلیفه‌ی خداوند شده‌اند و به جای شناخت و تبعیت او به حمایت و تقلید کورکورانه از کسانی روی آورده‌اند که خود نسبت به عین و کل اسلام جاهل‌اند! مانند آنکه برخی از مسلمانان چنان در تشخیص «أعلم» در بین این عالم‌نماها غور می‌کنند که گویی می‌خواهند العیاذ بالله باب الله را کشف نمایند و چنان تقلید بی‌چون و چرا از این محتمل الخطاها را واجب می‌شمارند که گویی آن‌ها از هر اشتباهی مصون‌اند و فتوای آن‌ها وحی آسمانی و تنزیل خداوند است و هیچ خطایی در آن راه ندارد! طبیعی است که با وجود چنین مردم جاهلی، نفْس‌های این مراجع غیر معصوم، شادمان می‌شود و به ترغیب بیشتر مردم به اطاعت از خویش گرایش می‌یابد و از انذار آن‌ها برای رجوع به خلیفه‌ی خدا باز می‌ماند. به همین جهت است که دیگر صحبتی از این حدیث سرنوشت‌ساز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بین اغلب مسلمانان به میان نمی‌آید و اگر کسی هم در منبری یا مجلسی آن را بخواند اولاً مصداق این شناخت حیاتی را محصور در آگاهی از نام و نسب و زمان ولادت خلیفه‌ی خدا می‌داند و ثانیاً راه رسیدن به گماشته‌ی خداوند و شناخت او را فقط گذرگاه مراجع و مفتیان مورد تأیید خویش معرفی می‌کنند و مبدأ آن را «ایستگاه تقلید» می‌شمارند؛ تقلید از مراجع و مفتیانی که هر روز بابتی را بر کرامات نداشته‌ی خود می‌گشایند و ادعای جدیدی می‌نمایند که کوه‌ها از پس تحمّلش برنمی‌آید! این است که طی قرن‌ها پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان هر روز از شناخت خلیفه‌ی زمانشان دورتر و نسبت به حقایق اسلام جاهل‌تر شدند و از اجرای آن در بین خود بازماندند.

اما در دریای خیانت این عالم‌نماها وجود بنده‌ای صالح از بندگان خدا که بی‌هیچ چشم‌داشت و ادّعای گزافی مردم را به شناخت یقینی خلیفه‌ی خداوند و فراهم ساختن زمینه‌ی حاکمیتش در جهان بر پایه‌ی عقلانیت، قرآن کریم و سنت متواتر پیامبر خدا و اهل بیتش دعوت می‌کند، همچون گوهری نایاب است که جز اهل حق و انصاف قدرش را نمی‌شناسند. امروزه کمتر مسلمانی است که دغدغه‌ی شناخت و رجوع به خلیفه‌ی خدا را داشته باشد و نام علامه «منصور هاشمی خراسانی» صاحب کتاب گرانسنگ «بازگشت به اسلام» را نشنیده باشد و به بلندای معرفت و بصیرت این نابغه‌ی دوران اعتراف نکند. لذا همان طور که انتظار می‌رفت

یک بار دیگر ندای شناخت خلیفه‌ی خدا و رجوع به او در جهان اسلام توسط این عالم دلسوز و پرهیزکار طنین‌انداز شد و چنانکه در پایگاه حفظ و نشر آثار این عالم وارسته اعلام گردیده است، به تازگی اثری دیگر از ایشان با عنوان «هندسه عدالت» بین مسلمانان منتشر شده است که در آن با اتکاء به موازین عقلی به این مسئله‌ی مهم و حیاتی می‌پردازد و با بلاغت و اتقانی فوق‌العاده که نظیرش را پیشتر در کتاب «بازگشت به اسلام» سراغ داریم، حلقه‌ی مفقوده‌ی برقراری عدالت در جهان را در معنا و مفهومی حکیمانه و دقیق آشکار می‌نماید. در بخش «سخن ناشر» این کتاب آمده است:

«کتاب شریف «هندسه‌ی عدالت»، روایتی زیبا و دلنشین از گفت‌وگویی علمی و انقلابی با عالم مصلح حضرت منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی صاحب کتاب شریف «بازگشت به اسلام» است که توسط یکی از یاران او در دو جلسه برگزار شده و توسط جمعی از شاگردانش در دفتر حفظ و نشر آثار آن جناب با شیوه‌ای بدیع و ادبی تدوین یافته و به نظر مبارک آن جناب رسیده است.

موضوع این گفت‌وگوی علمی و انقلابی، مهندسی «عدالت» به مثابه‌ی آرمان اسلام است که با آسیب‌شناسی بی‌سابقه‌ای در زمینه‌ی معضلات جهان و تحلیل بسیار دقیق و عمیقی از «حکومت اسلامی» و نقش متقابل «مهدی» و «مردم» همراه است. ارزش علمی و انقلابی این اثر بی‌نظیر که به حق باید آن را یک مکتب و ایدئولوژی فطری و اسلامی دانست، با وجود حجم اندک آن به اندازه‌ای است که می‌تواند اصلاحات بنیادینی را در قرائت رسمی مسلمانان از اسلام ایجاد کند و بسیاری از معادلات فرهنگی و سیاسی آنان را متحول سازد و جهت حرکت فردی و اجتماعی آنان را به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین تغییر دهد؛ چراکه این گفتمان با تکیه بر اصول عقلی، قوانین طبیعی و سنت‌های تاریخی و در هماهنگی کامل با آیات قرآن و روایات متواتر و با استفاده از عبارات گویا و الفاظ مانوس و پرهیز از هر گونه تکلف و زیاده‌گویی، راه سعادت و کمال را به آدمیان نشان می‌دهد و چپستی و چگونگی عدالت -این گمشده‌ی همه‌ی دوران‌ها- را به آنان می‌آموزد و دریچه‌ای نو به سوی آینده‌ای روشن را به روی آنان می‌گشاید.

این کتاب را از جهات مختلفی می‌توان مکمل کتاب «بازگشت به اسلام» یا طرحی جامع برای عملیاتی کردن آن دانست؛ چراکه با متانت و اتقانی فوق‌العاده، استراتژی انقلاب جهانی را تبیین می‌کند و نقشه‌ی راه زمینه‌سازی برای حاکمیت مهدی را به تصویر می‌کشد و فرایند گذار از عصر تاریک ستم به دوران درخشان عدالت را مرحله به مرحله توضیح می‌دهد و در عین حال، از عظمت علمی عالمی کامل حکایت می‌کند که این حکمت‌نامه، حاصل دو مجلس اوست!>

این کتاب را به معنای دقیق کلمه می‌توان یک «حکمت‌نامه» نامید؛ چراکه به حکم «خیر الکلام ما قلّ و دلّ»، در حجمی بسیار کم، مطالب بسیار مهم، جریان‌ساز و تعیین‌کننده‌ای را با شیوه‌ای متقن و مستدل

تبیین می‌نماید و هر خواننده‌ی منصفی را متمکن از شناخت مقام و جایگاه حقیقی خلیفه‌ی خداوند در میان مردم می‌کند و وظیفه‌ی هر مسلمان را نسبت به او روشن می‌سازد. به جرأت می‌توان گفت این اثر در حوزه‌ی مذکور با این بلاغت، بی‌سابقه است و از این رو تماماً شایستگی آن را دارد که مورد توجه تمام مسلمانان و مؤمنان جهان قرار گیرد، *إن شاء الله*.

چنانکه در سخن ناشر این اثر اشاره شده است، محتوای آن با شیوه‌ای بدیع و ادبی در قالب یک روایت نگارش شده است؛ روایتی از یک گفت و گوی جذاب و شنیدنی میان یک استاد و دانشجوی طالب حقیقت که وجدان و فطرت بیدارش به او اجازه نمی‌دهد نسبت به مسائل و اتفاقات پیرامونش در جهان که صبرش را لبریز کرده و او را به ستوه آورده است بی‌تفاوت باشد و از روی درد و دغدغه به استاد وارسته و فرزانه‌ی خود پناه آورده است تا بلکه با راهنمایی و روشنگری او، درک صحیحی از مشکلات جهان بیابد و کلید و راه حلی را برای آن بشناسد.

محتوای غنی این گفت و گو در سه فصل تدوین شده است. در فصل نخست دانشجو به نزد استاد می‌آید و امیدوارانه پاسخ پرسش‌های بی‌جواب خویش را در نزد استاد می‌جوید؛ زیرا پاسخ‌های ناقص و تکراری و تصنعی بسیار شنیده و حال به دنبال پاسخ‌هایی درست و قانع کننده است. او از بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌ها و انحرافات و مفاسد گوناگون آشفته و خسته است و به دنبال راه حل می‌گردد. استاد اما برای او تبیین می‌نماید که نباید به مشکلات، معضلات و بی‌عدالتی‌های حاکم بر جهان به شکل سطحی و احساسی نگاه کند، بلکه برای حل آن‌ها ابتدا باید با دیدگاهی مبتنی بر عقل، ریشه‌ی مشکلات را به درستی بشناسد. از همین رو استاد در ادامه‌ی گفت و گویش برای دانشجوی خود با مثالی دقیق و ملموس توضیح می‌دهد که مشکلات موجود بی‌ارتباط و مستقل از یکدیگر نیست، بلکه در یک نظام تأثیر و تأثر به هم وابسته است و هر مشکل همان طور که می‌تواند نتیجه و معلول مشکلی دیگر باشد، می‌تواند خود ریشه و علت یک معضل دیگر نیز واقع شود. لذا تنها زمانی حل همه‌ی مشکلات ممکن می‌شود که ریشه‌ی اصلی تمام مشکلات، شناخته و راه حلی برای آن تدارک شود. همچنین استاد این حقیقت را آشکار می‌سازد که مردم در برابر مشکلات حقیقی جامعه، سطوح درک متفاوتی دارند؛ بدین صورت که فقط عده‌ی اندکی از آن‌ها ریشه‌ی اصلی مشکلات را می‌شناسند و سایرین نسبت به آن درکی کاملاً سطحی و محدود دارند و به همین دلیل است که غالب مردم هنگام رو به رو شدن با مشکلات یا آن‌ها را نادیده می‌گیرند یا از اصلاحش ناامید می‌شوند و یا به سبب عدم شناخت صحیح از ریشه‌ی اصلی مشکلات با پرداختن به مشکلات سطحی بدون در نظر گرفتن ارتباطشان با یکدیگر تنها نیرو و وقت خویش را هدر می‌دهند، بی‌آنکه تلاششان مفید و مثمر ثمر واقع شود. این گونه می‌شود که مشکلات جامعه همچنان برجای خود باقی می‌ماند و اصلاحی صورت نمی‌گیرد.

در فصل دوم کتاب پس از تبیین وحدت ریشه‌ی مشکلات جهان و ضرورت و لزوم شناخت آن برای

برطرف ساختنش، استاد به تعریف «عدالت» و «محرومیت» می‌پردازد تا دانشجو ماهیت حقیقی مشکلات را بهتر درک نماید. ایشان در تعریفی جامعه‌شناسانه و بی‌نظیر نیازهای حقیقی انسان را معادل با استعدادهای او تلقی می‌کند؛ استعدادهایی که برایش حقی با عنوان «حقّ شدن» ایجاد می‌نماید؛ همچنانکه «عدالت» را فعلیت این استعدادها و به عبارتی دیگر برطرف شدن آن نیازها تعریف می‌کند و در برابر «عدالت» با این تعریف دقیق و باریک‌بینانه، «محرومیت» قرار دارد که در تعریف ایشان به معنای عدم فعلیت استعدادها و به عبارتی دیگر برطرف نشدن نیازهای حقیقی بشریت است. سپس استاد عنوان می‌کند به سبب ارتباط مستقیم این نیازها با یکدیگر و تأثیری که بر هم دارند «عدالت» با این معنا نمی‌تواند نسبی باشد و باید حتماً به شکل مطلق محقق شود تا برطرف نشدن یک نیاز انسان سبب سقوط وی از جای خالی همان نیاز نشود. لذا در نگاه ایشان «عدالت نسبی» در بخشی از جهان، حقیقت ندارد، بلکه تنها از اعتبارات ذهنی و انتزاعیات برمی‌خیزد و با این وصف، «عدالت» در گفتمان ایشان جز «عدالت مطلق جهانی» نیست که تبعاً در بستر «یک نظام واحد جهانی» محقق خواهد شود.

استاد توضیح می‌دهد که هر فرد متناسب با نیازها و استعدادهای حقیقی خود «جایی» در جهان دارد که مختصّ اوست و هرگاه استعدادهایش فعلیت تامّ پیدا کند و در جای خویش قرار بگیرد، بخشی از «عدالت مطلق جهانی» را ساخته است. در ادامه استاد به نقش سازنده‌ی «حکومت» به عنوان نیروی اشراف و سلطه بر اجزای مختلف جامعه اشاره می‌نماید که ارتباط میان اجزای آن را تنظیم می‌کند تا تحقق عدالت برای یک جزء مانع از تحقق آن برای اجزاء دیگر نشود و تصریح می‌نماید که این حکومت برای برقراری عدالت مطلق جهانی ضرورتاً باید واحد و حاکم بر تمام جهان باشد و سپس به تشریح سایر شاخصه‌های این حکومت می‌پردازد و برای تحصیل غرضش مجهّز بودن آن به چهار ویژگی را ضروری می‌شمارد؛ اوّل آنکه حکومت مذکور باید هر چیز و هر کس را بشناسد؛ دوّم آنکه جای هر چیز و هر کس در نظام هستی را بداند؛ سوم آنکه توانایی جابجایی افراد را در جاهایشان داشته باشد و چهارم آنکه از اشتباه در این جابجایی مصون باشد. تبعاً و به طور ذاتی جز خالق هر چیز و هر کس نمی‌تواند دارای تمام این ویژگی‌های چهارگانه باشد و بر این اساس استاد تنها حاکمیت خداوند در جهان را متکفل برقراری عدالت جهانی برمی‌شمارد و از رهگذر این مقدمه‌ی بی‌نقص و «استادانه» که در هماهنگی کامل با عقل و شرع است، حقّ حاکمیت خداوند و لزوم توحید آن را اثبات می‌نماید.

در ادامه استاد برای عملی ساختن حاکمیت خداوند در زمین به لزوم وجود یک واسطه از سنخ مردم اشاره می‌کند تا از جانب خداوند به این صفات چهارگانه متّصف شود و حکومت خداوند در جهان از طریقش تحقق یابد. استاد از چنین فردی با عنوان «انسان کامل» یاد می‌کند که به این ویژگی‌های چهارگانه «هدایت» شده است و از این جهت که به خواست خالق هستی استعداد حاکمیت یافته است، حقّ حاکمیت پیدا می‌کند و حکومت «جای» اوست و لاجرم برای تحقق عدالت باید در «جای» خویش قرار بگیرد. استاد با این

روشن‌گری عالمانه مشخص می‌کند و به دانشجوی خویش می‌فهماند که علت واحده‌ی مشکلات جهان و ریشه‌ی آن «عدم حاکمیت انسان کامل» است و سایر مشکلات همگی به طور مستقیم یا غیر مستقیم معلول این علت واحده هستند.

در فصل پایانی کتاب، استاد ضمن ادامه‌ی گفت و گوی خویش با دانشجو به تبیین راهکار عملی حلّ این مشکل بزرگ می‌پردازد و در یک نگاه ظریف و مبتنی بر واقعیت، ایدئولوژی چگونگی تحقق حاکمیت «انسان کامل» را بیان می‌نماید و نقشه‌ی راه زمینه‌سازی برای آن توسط مردم را ترسیم می‌کند. در حقیقت این فصل ثمره‌ی عملی دو فصل قبل محسوب می‌شود و از این رو از اهمیت بسزایی برخوردار است. استاد در ابتدای فرمایشات خود به دانشجو می‌فهماند که تحقق حاکمیت «انسان کامل» به عنوان یک حاکمیت واقعی و عینی در زمین، مشابه سایر حاکمیت‌های موجود در جهان که با حمایت جمعی مردم و توسط زمینه‌سازی‌ها و انقلاب‌های گوناگون شکل گرفته‌اند، کاملاً ممکن است و آنچه مانع از اقبال مردم به سمت و سوی آن شده است وجود باورهای رایج خرافی در نظر ایشان نظیر متولد نشدن «انسان کامل» یا غیبت او به خاطر مصلحت خفیه‌ی الهی و توقف ظهورش بر آن است. استاد به نیکی تبیین می‌فرماید که این باورهای خرافی کاملاً نادرست است و عدم تولّد یا غیبت «انسان کامل» هیچ یک رافع مسؤولیت از مردم نیست. در واقع تفاوت مبنایی نگرش این حکیم فرزانه با سایرین در همین جا آشکار می‌شود؛ چراکه این بزرگوار به مقوله‌ی تحقق حاکمیت «انسان کامل» و «خلیفه‌الله» مانند سایرین به عنوان یک امر غیر قابل دسترس و بی‌ارتباط با وضعیت مردم نگاه نمی‌کند، بلکه تحقق آن را در وهله‌ی نخست منوط به شرایط مردم و اقدام درست آنان در این زمینه می‌داند. یک نگرش پویا می‌تواند مردم را به سوی تحقق حاکمیت خداوند در زمین سوق دهد و از این جهت با اینکه در قالب آموزه‌های اصیل اسلامی و موازین صحیح عقلی است، کاملاً نو و بدیع به نظر می‌رسد. استاد در ادامه‌ی پاسخ به پرسش‌های دانشجو منشأ و مقصّر پدیدار شدن باورهای خرافی رایج در مورد «انسان کامل» را معرفی می‌نماید و پرده از نیت شوم آن‌ها برمی‌دارد و سپس تفاوت نگرش اصلاحی خود با برخی گروه‌های التقاطی شیعه که معتقد به انفعال مردم در زمان غیبت «انسان کامل» هستند و نیز جریان‌های نو ظهوری که بین مسلمانان به تشکیل حکومت واحد تحت عنوان «خلافت اسلامی» دعوت می‌کنند را برای دانشجو تبیین می‌نماید تا وجوه تمایز این دیدگاه مبنایی نسبت به آن باورها و حرکت‌های نامعقول و نامشروع مشخص شود. ایشان بیان می‌کند که این دیدگاه، مستلزم «حرکت» مردم به سوی حاکمیت «خلیفه‌الله» است، نه «انفعال» مردم یا حرکت آن‌ها به سوی حاکمیت «طاغوت»! استاد در پاسخ‌های بعدی خود برای دانشجو روشن می‌سازد که این نگرش، تنها نگرشی است که می‌تواند با کنار زدن اختلاف نظرهای نه چندان مهمّ اما رایج میان مذاهب مختلف اسلامی، بین آن‌ها وحدت ایجاد نماید و آن‌ها را در زیر یک پرچم به سوی «انسان کامل» روانه سازد.

در ادامه استاد از یکی دیگر از باورهای غلط بین مسلمانان پرده برمی‌دارد؛ باوری خطرناک که به تنهایی

می‌توانسته است علت عدم تحقق حاکمیت «انسان کامل» طی قرن‌ها پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد و آن هم عبارت است از عدم علم یا توجه مردم به لزوم مراجعه‌ی شان به «انسان کامل» به عنوان کسی که «در رهبری استاد است» و صلاحیت و استعداد حکومت را دارد. چنانچه طی این مدت مدید اغلب مسلمانان با هر مذهبی منتظر بوده‌اند که «انسان کامل» به سوی انسان‌های ناقص برود! استاد با فراست و ذکاوت خدادادی خود، این توهّم وارونه را برطرف می‌کند و لزوم انجام تکلیف مردم در قبال «انسان کامل» را روشن می‌سازد و اظهار می‌دارد که مردم باید در سه مرحله به سوی «انسان کامل» حرکت کنند. ابتدا در مرحله‌ی فکری و اعتقادی، حکومت «انسان کامل» را بخواهند و از سایر حاکمیت‌ها برائت بجویند و سپس در مرتبه‌ی زبانی و اجتماعی باور خویش را در قالب یک مطالبه‌ی عمومی و شعار اجتماعی مطرح نمایند و در نهایت در مقام عمل، حکومت‌های دیگر که سدّ راه حاکمیت «انسان کامل» شده‌اند را به نفع او کنار بزنند. در این حالت است که «انسان کامل» اگر متولّد نشده باشد، در زمانی مناسب پیش از کامل شدن شرایط حاکمیتش متولّد می‌شود و اگر در غیبت بوده باشد، ظاهر می‌گردد و ضامن انجام این دو امر، انسان کامل بودن او و عدل الهی خواهد بود.

دانشجو که تقریباً تا اینجا پاسخ ابهامات و پرسش‌های خود را از جانب استادش دریافت کرده بود، به مسئله‌ی لزوم وجود یک راهنما و رهبر شایسته که ضامن عدم انحراف مردم در مسیر حرکتشان به سوی «انسان کامل» و نیز محور اتحاد آن‌ها باشد اشاره می‌نماید. استاد ضمن تأیید این بینش تصریح می‌دارد که اقدامات لازم این راهنمای شایسته از آنجا که «مقدمه‌ی واجب» شمرده می‌شود، عقلاً و شرعاً جایز، بلکه واجب است، اما منظور از این اقدامات تأسیس یک حکومت متعارف و پایدار نیست؛ چراکه اولاً چنین حکومتی تنها در صلاحیت «انسان کامل» است و ثانیاً اگر حکومت «انسان کامل» متوقف بر تأسیس یک حکومت متعارف دیگر باشد، تسلسل پدید می‌آید. از طرفی هرگاه تأسیس حکومت برای رهبر زمینه‌ساز ممکن باشد به طریق اولی برای «انسان کامل» نیز ممکن خواهد بود و وظیفه‌ی رهبر زمینه‌ساز تأسیس حکومت برای «انسان کامل» است و به همین سبب است که هر حکومت متعارفی در جهان حتی با ادعای زمینه‌سازی برای حاکمیت «انسان کامل» فاقد مشروعیت است. استاد در ادامه تبیین می‌کند که امر زمینه‌سازی باید از طریق ظاهر ساختن «انسان کامل» توسط تأمین امنیت او و سپس به یکی از دو صورت مستقیم یعنی از طریق یک «انقلاب متعارف» با حضور او یا به شکل غیر مستقیم و از طریق یک «حکومت انتقالی» با «اذن» او که در مدتی محدود برای پر کردن خلأ سیاسی حاصل از فروپاشی نظام پیشین تشکیل می‌شود، انجام گردد. استاد در پاسخ به آخرین پرسش دانشجو، وظیفه‌ی متقابل مردم و رهبر زمینه‌ساز را روشن می‌سازد و لزوم ادای آن را برای احیاء تفکر انبیاء و تحقق حاکمیت «انسان کامل» که تجلی حاکمیت خداوند در زمین است تبیین می‌نماید و این گونه دانشجوی تشنه‌ی خویش را از سطوح بیرونی معرفت تا مرکز شناخت حقیقت گام به گام راهنمایی می‌نماید.

به راستی که این حکمت‌نامه‌ی بی‌بدیل، ظرفیت و قوت آن را دارد که فوج عظیم مسلمانان جهان که قرن‌ها به سبب دنباله‌روی از حاکمان نامشروع خود در بیابان ظلمت و گمراهی سرگردان هستند را به ارض مقدّسه و نورانی حاکمیت خلیفه‌ی خداوند وارد سازد و آن‌ها را پس از قرن‌ها تشنگی از اقیانوس بی‌کران عدالت سیراب نماید. به راستی چه کسی می‌تواند پس از شفاف‌سازی و روشنگری این استاد بزرگ هنوز چشم امید به دست بی‌کفایت حاکمان نامشروع داشته باشد و احتمال بدهد آن‌ها که صدها سال است امتحان خود را به بدترین شکل ممکن پس داده‌اند، ضامن سعادت مردم در دنیا و آخرت باشند؟! ﴿أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ﴾ (بقره/ ۶۱)؛ «آیا آنچه را پست‌تر است با آنچه نیک است، بدل می‌کنید؟!».

دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «منصور هاشمی خراسانی؛ زاینده‌ی بدعت‌ها از اسلام»

۲. مقاله‌ی «خواهی نشوی رسوا، همرنگ حقیقت شو!»

